

که رنگ عوض کرده‌اند به خارج از کشور منتقل شده و آن‌ها را در برجسته‌ترین مراکز آموزش غرب ماوا داده‌است. بیچاره نبی‌چاخان فوتبال همواره برای نان خالی سگ دو میزد و اما در رویاهای خود زندگی را می‌گذراند و حال، نبی‌چاخانهای سیاسی، غم نان ندارند، خودشان و قوم و خرس وابسته با جموجت از ایران عازم خانه‌های آماده و مبله در غرب شده‌اند! هم این دسته هستند که بوسیله و کمک رسانه‌های بنگاههای امپریالیستی تنها جایگزین دولت فعلی در ایران معرفی می‌شوند! مجدداً مراکز تبلیغی و شانتاژ رسانه‌ای و عمده‌ترین پایگاه‌های خبری به لانسسه کردن مشغول و چنانچه روزی بحران ساختاری رژیم همراه وضعیت انقلابی جامعه شود، نبی‌چاخان‌های سیاسی ما، اکیداً رهبری موج ضد انقلابی، سبع و سرکوبگر آزادی و آزادی خواهان را برعهده خواهند گرفت. اگر نبی‌چاخان فوتبال محله‌های غرب تهران رویای همبازی بودن با مشاهیر این رشته را در پرتو دروغ‌های واضح خود مادیت میداد، نبی‌چاخان‌های سپاه پاسداران و کهنه حزب‌الله شرمند اکنون با سران کشورهای مطرح غرب سر می‌زنی و نشینند و دم خور می‌شوند. در خیرها آمده که پسر شیخ یوسف بنیان‌گذار و رهبر جنبش حماس بنام مصعب جاسوس اسرائیل از آب درآمد و هموست که کسانی چون مروان برغوتی را تحویل اسرائیل داده است. بنظر من مصعب یوسف از روی اراده و دید سیاسی به اردوی دشمن پدرش پیوسته حال آنکه نبی‌چاخان‌های سیاسی ما، ابتدا همراهی و هم فکری نظری با اربابان خود در غرب ندارند (حق‌العمل کار هستند) و تنها وظیفه جدیدی به عهده گرفته‌اند. وظیفه قبلی آنها در سی سال گذشته، بسیج افشار ناآگاه عمدتاً از صفوف بی‌چیزان جامعه علیه هم طبقه‌های خود و سرکوب جوانان، احزاب و سازمانهای مترقی و مبارز بود. این نبی‌چاخان‌های سیاسی، کار بسیج نیروهای سرکوب‌گر را در شهرهای ایران، دانشگاه‌ها و محلات بر عهده داشتند و سپس همین مسئولیت را در دوائر دولتی بر عهده گرفتند حال هم با تباری کمپانی‌های نفتی در حال مال خود کردن یک جنبش اعتراضی هستند، توگویی که نبی‌چاخان‌های سیاسی بر عکس آقا نبی‌فوتالی‌ها، لیکن سبع، وقیح و "آدم" غیر هستند. آیا جنبش نوین و آزادی خواهانه ایرانیان در این شب‌های انتظار بهار مغلوب این بازیگران خونین دست می‌شود یا خیر را

برزیل و به تمنای پله، آنجا سه گل محشر به دروازه حریف زدند (هلند) و سبب پیروزی تیم پله شد. در پاسخ این محبت بیدریغ هم باشگاه سازنتو برای قدردانی از آقا نبی یک جفت کنش بوی هدیه دادند که کفشی ویژه است. این کفش بنا به تعریف آقا نبی در پشت خود باطری و بلندگو دارد و هرگاه که ایشان در موقعیت هاف سایید قرار می‌گیرند، بوق می‌زند و می‌گوید نبی تو هاف ساییدی! در جمعی که آقا نبی معروف این ادعا را کرده گویا بازیکنانی چون بهتاش فریبا حضور داشتند که بعدها از اعضاء تیم ملی جوانان و بزرگسالان ایران می‌شود. تا اینجای قضیه ذکر خیر نوروزی بود از گذشته تا سبب انبساط خاطر خوانندگان عزیزم شود. حال اما که گویا رویای آقا نبی به نحوی مادیت می‌آید و آخرین خبر روی سایت‌های ورزشی دنیا، شرح و تصویر توپ فوتبالی است که سازندگان توانسته‌اند روی آن دستگاههای بسیار کوچک ردیاب موسوم به GPS و همچنین RFID قرار دهند که به راحتی کمک داور را در موارد هاف ساییدگیری و یا گلی که با دست زده شود، یاری می‌کند. این توپ را توپ هوشمند لقب داده‌اند و نام آن را CTRUS گذارده‌اند. اگر کفش آقا نبی به هنگام هاف سایید بوق زده و او را صدا می‌زد، توپ هوشمند، گیرنده روی پرچم کمک داور یا بی‌پر او را به صدا درمی‌آورد.

اگر با کمی دقت به اوضاع سیاسی ایران هم نظری کنیم، آقا نبی‌های زیادی اکنون در صحنه میدان دار شده‌اند که دست کمی از نبی‌چاخان معروف ندارند. عمری را در پاسدارخانه و سرپرستی زندانهای اوین، گوهردشت و ماموریت‌های خارج کشوری از سوی وزارت کشور و امور خارجه و بعضاً نیروی قدس سپاه پاسداران سپری کرده‌اند. پایه‌گذاران وزارت اطلاعات، حراست سپاه پاسداران و میان دار بخش سیاسی وزارت خانه‌های کشور، امور خارجه و ارشاد اسلامی بودند. این سربازان جان‌برکف امام و اسلام سیاسی اکنون خود به اپوزیسیون رسمی نظام تبدیل شده‌اند و در یک بالماسکه واقعی خود را به عنوان جایگزین اوضاع فعلی و سلطه دولت احمدی‌نژاد و جانشین سطره رهبری معرفی نموده‌اند. نبی‌چاخان‌های فضای سیاسی در خارج کشور اطاق فکر تشکیل می‌دهند و هیچکدام یک روز کار نکرده‌اند و با مسئله و بیچاره‌گی معاش بیگانه‌اند. امدادهای غیبی برای این دسته از نبی‌چاخان‌های سپاه پاسداران



مجید پهلوان

تحلیل سیاسی

رویای نبی‌چاخان به واقعیت پیوست

آشنا هستند. گذشته از زندگی خصوصی آقا نبی که چندان بزرگوارانه به حساب نمی‌آید ولی فعالیت‌های او در زمین‌های خاکی محلات غرب تهران مثال زدنی بود. وی خود فوتبال بازی می‌کرد و همواره یک تیم محلی را نیز هدایت می‌نمود. لاغر اندام بود و صورتی کشیده و تا حدی آبله‌رو. این آقا نبی‌ها بنا به هر دلیلی که ممکن است روانشناسان برای آن بتراشند، عجیب در رویاهای خود غرق بود و دروغ‌های خود را از بس تکرار کرده بود به خودش هم مشتبه شده بود. آقا نبی و داستانش تمام می‌نماید. وی گاه همبازی پله، مروارید سیاه برزیلی بود و شباهنگام به قدری پله از او خواهش می‌کرد، مجبور میشد تا با پروازی ویژه که برای بردن آقا نبی به تهران فرستاده میشد (از برزیل) عازم رویا سائوپولو شود!

آقا نبی یک روز چنان زیر توپ فوتبال میزد که بچه‌ها هرچه منتظر می‌شوند توپ به زمین باز نمی‌گردد و ناچار رهسپار خانه‌های خود می‌شوند. آقا نبی، اما که صبح روز بعد هنگامی که از کنار زمین خاکی فوتبال محله می‌گذشت متوجه تویی می‌شود که گرومبی از آسمان به زمین می‌رسد، در حالیکه نامه‌ای، یادداشت مانند روی آن بود. یادداشت را بر می‌دارد و می‌خواند. روی آن نوشته بود، آقا نبی این دفعه اگر آنقدر محکم برنی که اینجا بساط ما را بهم بریزی، دیگر توپ برگشت داده نمی‌شود، امضاء خدا!

آقا نبی برای جمعی که برخی از نام داران ورزشی فوتبال مملکت هم در آن حضور داشتند، تعریف فرمودند که در آخرین سفر خویش به تیم سانتوز در

پیش درآمد بهار دل انگیز فرا می‌رسد، خجسته نوروز آغاز می‌شود، نبض طبیعت از نو با حضور سبزه‌ها تندتر می‌زند. ما نیز برای خود و بهار زندگی را از نو آغاز می‌کنیم. آغاز نو اندیشه نو و توانائی نو می‌خواهد با تمه تفکر قدیم، آدم‌های مرتجع و خواهان تداوم نظام بربریت، هرگز نمی‌توان سبزش شد و شکوفه داد. راه نو به اندیشه نو وابسته است. نظمی نوین را از طبیعت بیاموزیم که آب رودها و چشمه‌سارها، نو می‌شوند و تازه. جوانه‌ای از بطن سرما و روی شاخه‌ای نو می‌شکند و می‌بالد. ما نیز وظیفه داریم تا نوشویم. برای این منظور یک خانه تکانی سراسری در عرصه اجتماعی و تفکر و اندیشه خود ضرورت میابد. بی شک با بازمانده لشگر خونریز و اکنون ریش تراشیده ارتجاع نمی‌توان زندگی نو را زمینه سازی کرد. وقتی دنیا به سرعت به سوی برابری می‌رود، توگویی که ما با اسب مرده ارتجاع، هرگز در این صحنه به جانی نخواهیم رسید. در این بهار، روی اندیشه نو، نسلی نو و نظمی نو، زندگی را آغاز کنیم. این نظم نو، اکیداً احتیاج به تشکیلاتی نو دارد که دیریا زود، خود را از پس مبارزات همه جانبه ما نشان خواهد داد. اگر توانائی ورود به این اردوی انقلابی نیست، ولی می‌توان اقلادامان آله نبی‌چاخان‌های سیاسی را رها کنیم، که این خود کمک بزرگی است.

فوتبال‌بست‌هایی که دهه پنجاه خورشیدی را به یاد دارند، بدون تردید با نام نبی‌چاخان از بچه‌های شمال غرب تهران و محله‌های سلسبیل، مرتضوی و جیحون

قیمت آگهی شده کمپانی‌های دیگر را می‌شکنیم

Computer Backup & Format - Re-Install Windows - Repair & Upgrade All Kind of Pc's

Adventure P4 Dual

2 Core 1.6G

Intel Core2 Dual E2140 1.6
Asrock D667 Intel Mother-
Board
2 GIG DDR2 RAM
225 MB Ram Video O/B
160GIG HD
20X DVD Burner
Lan/Sound O/B
KeyBoard & Mouse
ATX 350W Power



\$299

19" LCD Monitor \$155

Econo

Asrock 800 Intel
MotherBoard
1 GIG DDR2 RAM
64/128 MB Ram
Video O/B
160GIG HD
20X DVD Burner
Lan/Sound O/B
KeyBoard & Mouse
ATX 350W Power



\$199

22" LCD Monitor \$205

Power House

AMD/Intel Quad Core

2 GIG DDR2 RAM
256 MB Ram Video
O/B
320 GIG HD
20X DVD Burner
Lan/Sound O/B
KeyBoard & Mouse
ATX 350W Power



\$449

20" LCD Monitor \$190

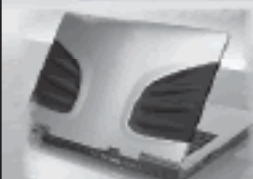
نمایندگی مجاز



بایش از ۵۰ کانال فارسی زبان

Mother Boards
CPU/DVD's
VideoCards &
Hard Drive's
LCD/ Flash Drive

Install Network Wired / Wireless
Router / Access points etc....



Notebook From
\$249



StarTech
Computers

6126 Yonge St
North York, ONT M2M 3W7

416.512-1010

سازماندهی طبقاتی زحمتکش ایران تعیین خواهد کرد.

نبی چاخان، فردی بود که آخرین عقده‌های واپس خورده خود را برای مشهور شدن و مورد توجه قرار داشتن به عرصه فوتبال محلات تهران کشیده بود. فردی محروم به لحاظ اقتصادی و معیشتی و محبت ندیده، با دروغ‌های خود و در رویای هم نشینی با بزرگان، فقدان کمبودهای مذکور را جبران می‌نمود. وی به اتهام نظر سوء داشتن علیه نوجوانان در هنگامه بهمن و اسفند ۱۳۵۷ خورشیدی دستگیر و مدتی را در زندان قصر گذراند. وی مثل هزاران زندانی دیگر و به دلیل فقدان دلایل رهایی یافت ولی پرسش این مقال چیز دیگری است. شما فکر می‌کنید که تکلیف نبی چاخان‌های سیاسی و سردمداران همان زندانها، شکنجه‌گاهها، اعضای مهاجم سپاه و ابواب جمعی دستگاه سرکوب رژیم که پس از یک دهه سران وزارت خانه‌ها درآوردند چی است. این جماعت اکنون نشسته روی امکانات اربابان شرکت‌های نفتی ادای مبارزان را در می‌آورند. شبانه روز از طریق "امدادهای غیبی" در سفر و سخنرانی‌اند. کار نمی‌کنند ولی غم نان هم ندارند! براستی گوئی باران آمده و ترک‌های پشت‌بام را پوشانده همین حضرات سردمدار ضرب و شتم مردم مبارز ایران طی سه دهه، اکنون همان نبی چاخان‌ها را در عرصه تشکیل می‌دهند که به لحاظ داوری، نبی چاخان فوتبال حقیقتاً بر آنها سروری دارد. روزانه شاهد مهاجرت موجی از پاسداران تاریخ مصرف تمام کرده هستیم. آنها به نان و نوائی رسیده‌اند و به لحاظ وخیم بودن اوضاع و شم تیز تجاری که دارند، به چاک زده‌اند و از کشور خارج می‌شوند. رزومه و تاریخچه زندگی کاری آنها از دوران خاتمی شروع می‌شود و دو دهه خونین در آن گم و گور شده است. ابتدا در شرح احوال آنها تاریخ عضویت در سپاه پاسداران، وظائف محوله و اقدامات سرکوب‌گرانه آنها در ارگان‌های مربوطه موجود نیست. برخی ادای مخالف نظام بودن هم در می‌آورند در حالیکه دیگرانی هستند که نقبی به سوی جوامع آموزشی، عرصه‌های هنری و ... زده‌اند. مجدداً با ماسکی جدید و این بار در میان صفوف مردم عادی و چه بسا مخالفین رژیم ظاهر شده‌اند. به خود آئیم و اجازه ندهیم تا این نعل وارونه زدن پا بگیرد. آدمی قابل تغییر و تحول است ولی برای این کار، حداقل یک دور انتقاد از خود مکتوب و عمومی لازم

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید

فرح آریا

آن روز از پشت پنجره بسته اما صدای پرندگان نمی‌گذاشت حافظه قدیمی را از غبار پاک کنم و به یاد بیارم سال کهنه با سنگینی، سلانه سلانه آخرین گام‌ها را برمی‌دارد. با خودم گفتم مگر امروز با دیروز فرق کرده؟ به سراغ تقویم رفتم تا به یاد بیارم تفاوت آواز خواندن پرندگان را با دیروزها که باغ، میهمانی جز برف نداشت. تقویم را از بهمن ماه که روی عدد بیست و دوی آن خط قرمز کشیده شده بود، ورق زدم. هوای اتاق تازه تر شد و انگار اعداد روزهای اسفند جان تازه ای یافتند. انگشت اشاره ام، رد روزها را گرفت تا به چهارشنبه رسید. آه... پس امروز سه شنبه، شب چهارشنبه سوری است و فردا هم بهار می‌شود. آن تاریخ و آن عدد نماد زرف شوربختی بهمن ماه و توقف زمان شده بود. اما آواز پرندگان، عاقبت روز را به یاد آورد و پنجره بسته، دریچه ای شد بر دنیایی تازه و شگفت‌انگیز که بهار پشت آن به انتظار نشسته بود. بهار را زنی یافتم به بی پیرایه گی و زلالی مادرم. مادرم بهار را دوست داشت و همیشه میگفت بهار زن است. زن مظهر باروری ست مثل زمین. بهار عشق است و مهر و دگرگونی حسد و زشتی هاست به مهر و زیبایی‌ها. از چند روز به عید مانده دل شوره اش بالا می‌گرفت و دانما می‌شمرد: سیر، سماق، سرکه، و دوباره یادش می‌رفت و باز شروع می‌کرد به شماره کردن که هیچکدام از سین‌های هفت سین از قلم نیفتد. دخترها که همیشه به خنده به آنها دختر بهار می‌گفت، باید چندبار وسایل سفره هفت سین را کنترل می‌کردند. من از اولین سالهایی که خودم و بهار را شناختم، فلسفه عید را نیز از زبان بهاری مادرم شناختم. همینطور که گندم را در آب در کاسه بزرگی می‌ریخت، می‌گفت تعجب نکنید که چرا اینهمه گندم در آب می‌ریزم، برای اینکه بالاخره یکی از ظرف‌ها سالم رشد کند و بتوانم روی سفره هفت سین بگذارم. شب چهارشنبه سوری ما دخترها را وامی‌داشت برویم قاشق زنی و فالگوش. به دخترهای بزرگتر می‌گفت شب چهارشنبه سوری شب رسیدن به مقصود است. کلیدی هم به دخترهای دم بخت می‌داد که نماد گشایش بخت بود. یاد دخترها می‌داد که زیر پایشان بگذارند. من که هنوز از نظر آنها دختر کوچکی بودم، به روی خود نمی‌آوردم تا شب، به هزار شوق بروم سر چهار راه، فالگوش بایستم و خدا خدا می‌کردم یک نفر از وصل و بوسه و عشق بگویند و بگذرد و من یک سال دیگر با هیجان این شنیده‌ها بگذرانم. سالها بعد که بزرگتر شدم به حق بهار را زنی دیدم سرشار، مملو از باروری و زندگی. زنان را گاهی می‌دیدم که زیر پایشان کلید می‌گذاشتند و از فروران که به قول مادرم از همه چیز آگاهند، تمنای بارداری و زایش داشتند. مادرم با خنده بهاری اش می‌گفت: خانم جان، خدا رحمتشان کند می‌گفتند که پدر بزرگشان با کجاوه بازی بالاخره دل و قرا راز او بردند. کجاوه اندازان که تمثیلی از فرورها هستند باید نادیده بناشند، بنابراین این کجاوه با شیشه‌های بزرگ و کوچک رنگی درست می‌شد و چیغام‌های عاشقانه دخترها و پسرهای خانواده‌ها را به هم می‌رساندند و پدر بزرگم به این وسیله عشق خودش را ابراز کرد و مورد قبول واقع شد. همینطور که بته‌ها را ریف وسط حیاط می‌گذاشتیم مادرم می‌گفت، چه خوب شد شب آخرین چهارشنبه سال برای آتش سوزی انتخاب شد، لاق وقت داریم به حوصله و صبر آداب نوروز را به

جا بیاریم و همینطور که بته‌ها را مرتب می‌کرد ادامه می‌داد که خیلی قدیم‌ها، روزهای هفته رایج نبود. بنابراین، این آتش قبل از شروع جشن همسپندم یعنی سیدوشصتینم روز سال همزمان با روزهای گاسانیک انجام می‌شد. ما دخترها دهانمان باز میماند که حرفهای مادرمان یعنی چه؟ و او که تعجب ما را در سیمایمان دید لبش مثل گل به خنده باز شد و گفت ایرانیان معتقدند آخرین پنجشنبه سال کهنه، همه ارواح پراکنده‌اند و به دیدن خانواده می‌روند تا روزهای سال جدید، خیر و برکت برایشان به همراه داشته باشد و مثال می‌زد، مثل خانم جان که ما پنجشنبه شب آخر سال را به زیارت آرامگاهش می‌رویم. وقتی با شور و شغف از روی آتش می‌پریدیم و سرخی آن را از خودمان و زردی اش را از آن دیگری می‌کردیم، مادرم می‌گفت روح رفتگان شاد. ساسانیاں دور آتش پایکویی می‌کردند، پریدن را از روی آن را بی احترامی می‌دانستند اما ما لذت پریدن از روی آتش را با این تعریف‌ها از دست نمی‌دادیم. از چند روز به عید مانده مادرم دلشوره عجیبی داشت. سفره هفت سین همیشه در اتاق پذیرایی چیده و در آن بسته می‌شد تا مادر اعلام کند چه ساعتی شگون دارد که در باز شود. سفره هفت سین او همیشه برای ما یک حادثه بود. هر سال آن را به نوعی تازه می‌چید اما شوق و شورش هرگز کم نمیشد و هر سال داستانی تازه برایمان از پگونگی برپایی آتش و سفره هفت سین و آداب قدیم داشت. هر سال آگاهی ما از دانسته‌های بی‌چایان مادر از نوروز و بهار افزون می‌شد. خیال مادرم که از هر بابت راحت می‌شد و فکر می‌کرد بچه‌ها همه رویه راه هستند، لباس نو می‌پوشید و دستی تو صورتش می‌برد یک بند از پدر می‌پرسید، چقدر مانده؟

پدر هم با صدای بلند می‌گفت، بیست دقیقه، عجله نکن. بالاخره آن ساعت خوش فرا می‌رسید و در آن لحظه با شکوه در اتاق باز می‌شد و ما دوباره حیران و شادمان به سفره تره مادر که رو به قبله پهن بود و به هفت سین زیبا مزین بود خیره می‌شدیم. من عاشق قرآن قدیمی هفت سین بودم که در جلدی ترمه و زردوز، اسکناس‌های نو را در آغوش خود جا داده بود. در حالیکه قرآن با تشریفات خاص مادر از پیچه خوش نگارش بیرون می‌آمد منتظر رسیدن آن لحظه موعود بودم که از صفحات قرآن یک اسکناس نو بگیرم و بروم دنبال بقیه کارهای کودکانه ام. مادرم زیر لب قرآن می‌خواند و به ما فوت می‌کرد. در حالی که برای آن کلمات عربی که برایم نامفهوم بود، در ذهنم انتظار می‌کشیدم که از رادیوی بزرگ خانه حلول سال نو اعلام شود. در آن زمزمه‌های نامفهوم عربی صدای ساز و نقاره که یکی از قشنگترین آلات موسیقی زمان کودکی من در آستانه سال نو بود، از رادیو پخش شد. چشمم دنبال ماهی‌های قرمز در حرکت‌های شتاب زده آنها سیاهی می‌رفت که زودتر تکان بخورند به معنی اینکه سال نو فرا رسیده. گوینده رادیو اعلام کرد ده دقیقه دیگر به سال نو باقیمانده است و این بار پدرم کتاب حافظ را از کنار شمعدان نقره برداشت و به دست گرفت. گوینده رادیو سال نو را اعلام کرد و پدرم غزل حافظ را خواند:

گلین عیش می‌دمد ساقی گلعدار کو- باد بهار می‌وزد باده خوشگوار کو

مادر همیشه هنگام تحویل سال، چهره اش زیباتر می‌شد و برق خاصی در نگاهش بود، شاید دلتنگی‌های امروز در این دیار، مرا به این پندار انداخت که مادرم در آن لحظه همانطور که فرشته خصال بود، فرشته رو می‌شد و پدرم بطور دل‌انگیز غرق شادی می‌گشت و می‌گفت انشالله سال خوبی برای همه باشد و غزل دیگری با صدای خوشش میخواند: رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید.... و این شعر در ذهن کودکان من جاودان شد تا به امروز رسید.

سالهاست که بی‌حضور آنها که برایم زیبا بودند، در کنار سفره هفت سین شعر فریدون مشیری را می‌خوانم: برخیز و با بهار سفر کرده بازگرد.

دنبال فضائی خالی از ترس، حاکی از آزادی و بهروری است. حضور این دوزیستان خطرناک، آن رویا را به محال تبدیل می‌کند. نوروز- پیروز

جنش، قربانیان و خانواده آنها مستول هستیم. اجازه نداریم تا به واسطه تشبث دیگری، الفت فامیلی و یا دوستی خاله خرسه آنها، زمینه ساز حضورشان شویم که از نظر اخلاقی نیز این امر محکوم است. ایرانی به

است تا قربانیان نظام بربریت از مکانیسم‌های سرکوب و عوامل آن با خبر شوند. این‌ها بدون کلامی حاکی از شرمندگی مجدداً در قبال جدید و به منظور نفوذ و آلودگی صفوف مخالفین قد علم کرده‌اند. ما در قبال

Better Ideas ● ca

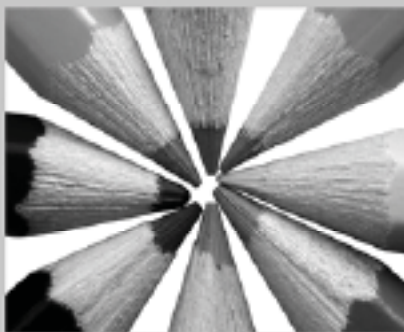
Web Design Web Hosting Graphic Design Photography

File Edit View History Bookmarks Tools Help

www.yourname.com

Web Design
Web Hosting
Catalog Design
Magazine Design
Photography
Networking
Virus Removal

طراحی وب سایت و میزبانی وب



طراحی وب سایت
میزبانی وب
طراحی کاتالوگ
طراحی مجلات
عکاسی حرفه‌ای
نصب شبکه کامپیوترهای شفصی و اداری
رفع هر گونه اشکال کامپیوتری

Xerox Tower
5650 Yonge Street, Suite 1500, Unit 65, Toronto, ON M2M 4G3

Tel: 647-808-5242
info@betterideas.ca
www.betterideas.ca